

اوضاع ایران در قرن نوزدهم

۴

در جریان سلطنت فتحعلی شاه بعضی تحف و ہنہای دیگر نیز از انگلستان و ہندوستان آوردند کہ بین شاه و شاہزادگان و زجال درباری تقسیم شد . برای شاه قوطی طلای مینائی دارای الماس چہل و سہ قیراطی . ساعت مجلسی برسات نما . صندوقہ ساز . ظروف چینی طلائی و بلور . چندین نمونہ از توپہای جنگی ساخت کارخانجات انگلیس . گاری و اسب . پارچہہای مختلف از قبیل ماہوت و زری و برای شاہزادہ عباس میرزا ساعت . چہل قبضہ تفنگ . طپانچہ طلا کوب . شمشیر طلا کوب . اشیاء مہندسی . دوربین . باروت صندوقی ہزار قبضہ شمشیر فرنگی . چاقوہای مختلف الشکل . اشیاء مربوط بشکار . یک چرخ الماس و برای میرزا شفیع چندہ طاقتہ شال ترمہ و چندین توپ مہمل . ماہوت . اطلس و زری . چیت . قلمکار . بلور و چینی . ساعت . عینک . چند قوطی تریا کدان . میزان الجرارہ و برای میرزا عبدالوہابخان معتمد الدولہ شال و انواع پارچہہای فرنگی . چندین ساعت مجلسی بغلی بلور . چینی چاقو . مقرنس . یک انگشتری الماس .

در بہار ۱۸۱۴ مطابق با ۱۲۲۹ ہجری قمری بر اثر اغتشاشات داخلی و خودسری خوانین خراسان و بعضی از سران تراکمہ کہ غالباً بواسطہ خودداری از پرداخت مالیات و خراج بودہ است فتحعلی شاہ متوجہ سرزمین خراسان گشتہ لشکری مہجہز بہ توپخانہ روانہ اراضی بسطام و چمن کالپوش کرد . در فیروز کوبہ خیر طغیان محمد زمان خان عزالدین لورا کہ

قسمتی بوقایع ایران تعلق میگیرد لیکن کتاب المعارف با تاریخ عرب کار دارد . کتاب المعارف از حیث ترتیب و تنسیق از اخبار الطوال بہتر و جامع تفصیلاتی است دایر بانساب و تشکیلات عرب قبل از اسلام و حکومت ین و مشارف شام و عراق . صفحات تاریخی دایر بتاریخ ایران قبل از اسلام در این کتاب بسیار کم است . کتاب المعارف از نظر حیات جلیلہ پیغمبری و واقعات جاریہ تا اواسط عصر سوم ہجری نیز بہادار است و بیژہ با اطلاعاتی کہ در بارہ تابعین و مجتہدین و اصحاب حدیث و اصحاب قرائت و لسانیون و شعرا و علما میدہد . تمدن اسلامی را روشن مینماید و وضع اجتماعی قرن اول و دوم ہجری را نمایان میسازد . دایر بادیان اعراب جاہلیت و وضع سیاسی آنان و تشکیلات قبایل و بطون و محاربات تاریخی اخبار بسیاری فراز آورده است لاجرم تاریخ عرب پیش از اسلام را بطور کافی روشن میکند . کتاب المعارف در مصر چاپ و منتشر شدہ است .

مهرک خودسری قبائل ترکمانان گشته بود بدو دادند .

محمد زمان خان حاکم استرآباد بود و همواره با سلطنت فتحعلی شاه مخالفت میورزند و کینه شدیدی از شاه و دولتیان در نهان داشت زیرا در زمستان پیش او را بدار الخلافه احضار نموده بجرم اختلاس ثروتی را که بدست آورده بود از او گرفته و از حکومت منفصل نموده بودند. محمد زمان خان در بازگشت از تهران عده‌ای از سران تراکمه را با خود هم‌دست ساخته چنین وانمود کرده بود که از جانب فتحعلی شاه مأموریت یافته است بزرگان تراکمه را اغفال نموده بسدولتیان تسلیم دارد و بآنها اظهار داشته بود که چون قصد دولت بگرو نگاهداشتن آنها میباشد صلاح در آن است که به یاری و مدد وی درآمده بکمک هم دیگر برفع ظلم پردازند . . .

فتحعلی شاه در ابتدای امر چندتن از اخوان قاجار را مأموریت داد تا با مکتابه او را تطمیع نمایند ولی محمد زمان خان امیرخان برادر خود را بهمراهی سی هزار ترکمن بموت و کولان که باطاعت وی درآمده بودند بقلعه مازان فرستاد و آنان شروع بتاخت و تازو تسخیر بعضی از نواحی نمودند عده‌ای هم برای محافظت محمد زمان خان بدور شهر استرآباد تمرکز یافتند . محمد زمان خان در بحبوحه قدرت خود برجسته‌ترین مردان و عده زیادی از اهالی استرآباد را به بهانه‌های گوناگون در قلعه‌های مخوف زندانی ساخت . در این هنگام یکی از جاسوسان او در لشکرگاه دولتی گرفتار شد ولی شاه جان او را امان داد و مأمور کرد تا مکتوب شاه را از نظر کارفرمایان و علما و بزرگان استرآباد بگذراند و محمد زمان خان را دستگیر کرده باردوی شاه بیاورد . پس از حرکت مأمور مزبور شاه نیز عازم علی بلاغ دامغان گردید . قاصد مخفیانه وارد استرآباد شده مکتوب شاه را از نظر آقا محسن شیخ الاسلام گذراند و اوهم بامشورت بزرگان محل زمینه مساعدی بدست آورده ناگهان خانه محمد زمان خان را بمحاصره درآوردند و پس از دو خورد شدید با طرفداران او وقتل و دستگیری عده‌ای از تراکمه محمد زمان خان را نیز دستگیر و همچنین امیرخان برادر او را در قلعه ماران توقیف کردند . تراکمه سرکش از شکست محمد زمان خان مضطرب گشته از شهر استرآباد خارج شدند . محمد زمان خان و امیرخان را بدامغان بحضور فتحعلی شاه بردند . شاه بدون تامل به محمد آقا رئیس زنبورکخانه امر داد که بمجازات وی پردازد . در این موقع تاجی بر سر محمد زمان خان نهادند و او را بردار گوشه نشانند و دم‌الاغ را چون مهار بدست وی دادند و در اردوگاه بگردش درآوردند تا مورد استهزا و ملامت سربازان واقع شد که فریاد زنان میگفتند «این همان شخص است که میخواست شاه بشود» پس از این افتضاح کاری شاه امر داد تا لوطیان وی را بزرگ نموده بچرخانند و مجبور سازند که در حالت رقص دهن کجی کند و ادا و اصول درآورد و در پایان حضار بسر و صورت او آب دهن انداختند پس از آن پاهای او را در فلکه گذاشته چوب زدند و آخر او را کور کردند. امیرخان را نیز تازیانه مفصلی زده از دیدگان محروم ساختند .

پس از رفع غائله محمد زمان خان موریه نایب سفارت انگلیس از موقیت استفاده

کرده خواست مسافرتی باسترآباد کند و بدین منظور عملاً از مدماوند گشت و در آنجا آقاخان حاکم دماوند از او پذیرائی نمود. آنگاه رهسپار آئینه و رزان و از آنجا به جابون شد و در باغ شاه اقامت گزید. بقسمی که شرح میدهد این باغ پانصد پاعرض و بهمان اندازه نیز طول داشته است. این باغ در زمان گذشته در فضل تابستان محل توقف عموی شاه «آقا محمدخان خواجه» بوده است و در حوالی آن ده بشکار میرفته و طرز شکار او بوسیله تازی و سگ شکاری بوده ولی فتحعلی شاه باقوش و تفنگ شکار میکرد و مثل عموی خود زیاد در این محل نمیآمد. موریه از آنجا عازم فیروز کوه شد. مینویسد که «سرحد ما ز ندران از اینجا شروع میشود. اسم ما ز ندران قبلاً مرزا ندرون بمعنای سرحد اندر آن بوده است» سپس بفرهاد محله که بملاباشی تعلق داشت رفت و از آنجا وارد چشمه علی گردید. راجع بچشمه علی مینویسد که این محل از تمام جاهای ایران مصفا تر بنظر میرسد. روز بعد به اردوی شاه که در دره ای واقع شده بود رسید. هنگام بار یافتن بحضور شاه افراسیاب بیگ گرجی که از محارم میرزا شفیع صدر اعظم بود باو سفارش نمود که در موقع شرفیابی بحضور شاه در خصوص فرزند او که بتازگی فوت نموده بود لب نگشاید و در صورتیکه شاه سئوالی نماید در این باب جوابی ندهد و یا بگوید وضع مزاجی مریض رو به بهبود است و حتی صدر اعظم دم بدم فراشان خلوت را بقرآن قسم میداد که در این خصوص بشاه حرفی نزنند. آنها نیز با حالتی متأثر و غمگین بقرآن قسم میخورند که از این پیشامد چیزی بشاه نگویند. شاه از دیدار موریه خوشنود گشت و روز بعد در حضور میرزا شفیع وی را از رفتن باسترآباد منع کرد و گفت تر کمانان در گوشه و کنار خود را مخفی مینمایند و ناگهان بر سر مسافرین ریخته آنها را غارت میکنند و میکشند و حتی میرزا شفیع در آن موقع اظهار داشت که ممکن است برای او خطر جانی هم پیش آید و او مجبور شود پنج هزار تومان خون بها بپردازد. ولی چون قصد موریه ادامه مسافرت و دیدن سترآباد بود فتحعلی شاه بمحطقی خان که از رؤسای سترآباد بود سفارش کرد تا ده سوار مسلح بهمراه وی روانه دارد و متعاقب این تصمیم موریه رهسپار سترآباد و بعضی از حدود گرگان گردید. ۱ در سترآباد در قصری که آغامحمدخان بنا کرده بود اقامت گزید. این قصر مشرف بمیدانی بود که در آنجا سه عراده توپ خمپاره انداز و یک توپ لوله دراز قرار داشت و روی این توپ نام او رنگ زیب کنده شده و آنرا نادر شاه از هندوستان بآنجا آورده بود. موریه گوید در سواحل خزر صید ماهی منحصر بروسیان است و برای راحت فکر ایرانیان ماهیانه مبلغ یکصد تومان (در هزار فرانک آن زمان) بحکومت سترآباد میرداختند و این ماهیگیران چند دستگاه ساختمانی هم برای صید ماهی و اقامت خود در آنجا بنا داشتند و در آنها خاویار تهیه میکردند. بدنباله مشاهدات خود مینویسد در سترآباد همواره صحبت تر کمانان بر سر زبانها بود. این قبائل عبارتند از طایفه یموت که در هشت فرسنگی سترآباد و سرحد

۱- تامبراکوس Tambracus سترآباد و هیرکانی یا هیرکانیا Hyrcania گرگان میباشد
بولیت یا بولینیس Polyte مورخ یونانی متولد ۲۰۶ قبل از مسیح در کتاب خود بنام یونانی ذکر کرده است.

ایران سکونت دارند و طایفه دیگری هم موسوم به گوکلای میباشند که مجموع آنها هشت تا ده هزار خانوار را تشکیل میدهند و تماماً تابع و مطیع ایران میباشند و تعهداتی مبنی بر عدم تهاجم و چپاول بدولت مرکزی سربرده اند. این طوایف از ابتدای دشت تارودگرگان زندگانی مینمایند و معمولاً اردوهای آنها شامل بیست تا سی چادر میشود و در جوار آنان طایفه دیگری بنام تکه وجود دارد که از حیث قدرت و نفوس بر سایرین برتری دارند ولی این طایفه آن طرف رودخانه اترک زندگانی مینمایند و بیشتر اوقات بایموتی ها و گوکلانها در جنگ و جدال بوده اند و هرگاه بایکی از آنان بمخاصمت میپرداخت غالب ولی هنگام نبرد با هر دو آنها مغلوب میگشت. تراکه تکه نیز گاهی با قشون دولتی مصاف میدادند و در این موارد طوایف یموت و گوکلان از موقعیت استفاده نموده تکه ایها را مورد حمله قرار میدادند. پس از مظفریت غنائمی نیز بدست میآوردند. قدری دورتر طوایفی از ترکمانان کنار رود جیحون سکونت دارند بیلاق آنها در بلخان و بیلاق یموتی ها در کنار رود اترک میباشند.

بدین ترتیب موریه از جریان سفر خود به استرآباد یادداشت‌هایی از اوضاع اقتصادی و وضع زندگانی اهالی آنجا بخصوس تر کمانان جمع آوری نموده که در جلد دوم کتاب خود بطور مشروح نگاشته است چه این قبیل تفحصات و تحقیقات برای این مرد سیاسی خالی از اهمیت نبوده و بواسطه آشنایی به آداب و رسوم ملل و قبائل متنوعه بقدرت و نفوذ آنان پی میرسد. موریه پس از گذراندن مسافرت خود در سواحل شمال شرقی به چشمه علمی مراجعت کرد و از آنجا به دماوند رفت.

ویلوک که سابقاً هنگام انعقاد عهدنامه گلستان در ایران حضور داشت مجدداً بایران بازگشت و از جانب دولت انگلیس بجای موریه بسمت نمایندگی مختار تعیین گردید. در آن هنگام باستقبال موریه بدماوند رفته از آنجا باتفاق او به تهران مراجعت نمود. در تهران در انتظار موقع مناسبی بودند تا بحضور شاه برسند تا آنکه چند روز پس از ورود شاه بیایتخت ویلوک - حامل عهدنامه گلستان که سال پیش ماموریت یافته بود آنرا بتصدیق و امضای نایب السلطنه انگلستان^۱ برساند باتفاق جمس موریه که حامل نامه مرخصی خود بود بحضور شاه بار یافتند بدین ترتیب که قبل از ورود بدربار هنگام عبور از کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ به شاهزاده علی شاه و حسنعلی میرزا پسران فتحعلی شاه مواجه شدند. ناگهان مورد خشم و بازخواست نوکران شاهزادگان مزبور واقع شدند که محض رعایت ادب و احترام اربابان خود میخواستند نمایندگان انگلیس را از اسپه‌های خود بزمین فرود آورند ولی شاهزادگان از این رفتار خشن مانع گشته راه عبور ارك بدانها دادند. موقع ملاقات شاه میرزا شفیع صدر اعظم نیز در تالار قصر سلطنتی حضور داشت و فتحعلی شاه حسب معمول در گوشه تالار

۱- ژرژ سوم پادشاه انگلستان ده سال از آخر عمر خود را بحال جنون بسر کرد و در ۱۸۲۰ در گذشت در اینمدت ولیعهد او نیابت سلطنت را داشت و چون پیداشاهی رسید بنام ژرژ چهارم خوانده شد.

مزبور بروی قالیچه‌ای نشسته بود. ویلوك با احترامات لازمه و تشریفات معموله عهدنامه را توسط صدر اعظم به نظر شاه رساند و موریه نیز میخواست نامه احضار خود را طبق معمول در برابر شاه بروی قالیچه قرار دهد ولی شاه نظر بمرامی که بوی داشت پیش دستی نموده نامه او را بدست خود دریافت داشت آنگاه پس از گفت و شنود و صحبت از اوضاع اروپا با ویلوك با اشارت سر اجازه مرخصی نمایندگان مزبور را داد.

جسس موریه در خاتمه کتاب از گذراندن اوقات خود در ایران شکوه نموده نارضایتی خویش را آشکار میسازد. هنگام خروج از ایران و پایان دوره نمایندگی بانهایت بی‌صبری و خوشحالی در روز ۶ اکتبر ۱۸۱۵ و پائیز ۱۲۳۰ هجری قمری باتفاق ویلوك و کمپبل^۱ تهران را ترك گفت و روز ۲۶ همان ماه وارد تبریز شدند. در تبریز ملاقاتهای زیادی با شاهزاده عباس میرزا بعمل آوردند و چندین بار با او به تفریح و شکار پرداختند حتی در مجلس عقد کنان خواهر شاهزاده عباس میرزا که با یکنفر از نجبای خاندان قاجار بود شرکت جسته در ضیافت میدان ارك کسه توام با آتش بازی بود حضور بهم رساندند. وضعیت مجلس عقد بدین ترتیب بود که پانصد سکه طلای پنج تومانی را در ظرفی قرار داده بروی میزها گذاشته بودند و قسمتی از جهیزیه عروس عبارت بود از کفشهای راحتی طلاکاری شده ولی بقراری که بعد معلوم گردید داماد بمجرد رویت عروس وحشت زده گشت و از خانه خود فرار نمود.

جسس موریه باتفاق يك مهماندار و دونفر تاتار ترك و دونوگر از تبریز خارج گشته بسمت سرحد عثمانی حرکت نمودند. در بین راه از نخجوان و مرند گذشته هنگام عبور از جلگه ایروان به عده کثیری از مهاجرین کرد برخورد نمود که از مرز عثمانی گذشته بایران پناه آورده بودند. در شهر ایروان موریه علت این عمل را از سردار ایروان پرسید. وی شمه‌ای از تاریخچه پاشایان بایزید را نقل کرده گفت هنگامی که بابا پاشا بر حکومت خود مستقر گردید شهر بایزید و قلمرو آن در دست ابراهیم پاشا بود. شخصی اخیرالد کر برای دولتین عثمانی و ایران بسیار خطرناک بود زیرا هیچوقت آرامش و امنیت در سرحد این در کشور برقرار نبود ولی چون بابا پاشا صمیمیت خود را بسردار ایروان ابراز داشته و بدو پیوسته بود با اتحاد و تدابیر جانبین ابراهیم پاشا از فرمانروائی خود برکنار گردید و از جانب سردار ایروان عدالله که برای تمشیت امور سرحدی بسیار لایق بود برگزیده شد. در آن موقع ابراهیم پاشا بامر بابا پاشا در بایزید تحت نظر قرار گرفت ولی بواسطه اعمال نفوذ و تشبثاتی که بکاربرد مقام فرمانروائی خود را مجدداً بدست آورد. این تحول تازه بقدری برای دولت ایران ناگوار بود که در بار ایران بابا پاشا را سرزنش کرد و سئوال و جوابهایی بین طرفین رد و بدل گردید. حسن آقا رئیس قبیله اکراد مهاجر که به ایروان آمده بود از دشمنان سرسخت و جانی ابراهیم پاشا و نزدیکان بسیار صمیمی سردار ایروان بشمار میرفت و بهمین جهت قبیله خود را بدهانجا آورده بود. جسس موریه پس از اقامت در ایروان بجانب چمپاتزین^۲ رهسپار شد و از راه‌های آراتات بشهر قارص رسید و از همان راهی که سابقاً عبور نموده بود در روز ۱۷ دسامبر ۱۸۱۶

وارد قسطنطنیه گردید .

اینک خلاصه وقایعی که در فواصل بین جنگهای ایران و روس در سرحدات ایران روی داد . پس از رفع غائله محمد زمان خان معاهده ای بین ایران و انگلیس بسته شد و در سال ۱۲۳۰ هجری قمری اسحق خان قرانی نیز بشورش پرداخت و فتحعلیشاه اسمعیل خان دامغانی را بدفع او فرستاد . سردار مزبور قلعه جنوشان را بمحاصره در آورده سپاه اسحق خان را سرکوبی کرد و خوانین آنجا را باطاعت درآورد . در همان اوقات شاه پسر خود محمدولی میرزا را بحکومت خراسان فرستاد تا آنکه در اواخر رمضان ۱۲۳۱ اسحق خان و پسر او را که حسینعلی خان نام داشت دستگیر نموده بحکم محمد ولی میرزا باطناب گردن آن دو نفر را بقدری فشردند تا جان سپردند . پس از نمایش اجساد آنها در معبر عام دستور ضبط اموال اسحق خان را دادند . در اواخر همین سال میرزا ابوالحسن خان شیرازی از روسیه مراجعت نمود . در سال ۱۲۳۲ قمری محمدخان قرانی پسردیگر اسحق خان که باطاعت والی خراسان درآمده بود شجاع السلطنه را به حمله هرات تحریک نمود . متعاقب آن اسماعیل خان سردار از دو جهت به قلعه هرات حمله ور شد . سپاهیان او بزودی از برجهای قلعه بالا رفتند و پس از تصرف قلعه عدهٔ بیشماری از مدافعین و ساکنین آنجا را بقتل رساندند . سپس مصطفی خان با عدهٔ ای از جنگجویان خود راه فرار پیش گرفت . شاهزاده شجاع السلطنه بدنبال آنان رفت و پس از قلع و قمع نمودن آنها عده ای از اسرا را بامیخ بزمین دوختند و بعضی را زنده در آتش سوزاندند و حتی دست و پای بعضی از آنها را قطع کردند . حا ی فیروز والی هرات پس از آخرین شکست خود مبلغ پنجاه هزار تومان زرمسکوک برای شجاع السلطنه فرستاده پس از طلب عفو نام فتحعلیشاه را زینت سکه نمود . در همان اثناء خوانین خراسان از شاهزاده خواستار شدند که از تمرکز قشون و محاصره هرات چشم پوشی کند .

دولت ایران ضمن گرفتاریهای داخلی خود پیوسته موجباتی برای جبران شکست از روسیه فراهم میساخت چه میرزا ابوالحسن خان در مأموریت خود به پترزبورگ در مذاکرات مربوط به تجدید نظر حدود مرزی از امپراطور تقاضا نموده بود که کلیه یا لا اقل قسمتی از ولایات و اگذاری را مسترد دارند و در عوض دولت ایران ملزم به پرداخت خسارت جنگ گردد و حتی در این مذاکرات لرد کات کارت ایلچی انگلیس در روسیه بنفع ایران وساطت نمود ولی وزیر امور خارجه روسیه مداخله بیگانگان و ایلچی مزبور را در مذاکرات بین روس و ایران بيمورد دانسته آنرا نپذیرفت و بمیرزا ابوالحسن خان جواب دادند که تا گذارش ژنرال یرملو ۱

۱ - Alexi Petrovitch Yermolov آلکسی بطروویچ یرملو از ۱۷۹۴ تا ۱۸۲۷ که از مشاغل دولتی برکنار شد در جنگهای معروف روسیه شرکت می جست و مدتی حکمرانی گرجستان و فرماندهی کل قوای قفقاز را عهده دار بود . این شخص با خشونت و خودخواهی زیادی که داشت در مدت اقامت خود در قفقاز مترصد بود که ساکنین قلمرو خود را تحت انقیاد و ناهبیت در آورد . شرح حال وطنیت خشن او در اغلب تواریخ و در فرهنگ عمومی روسی فردریک پاولسکو

Pavlenko چاپ ۱۹۰۳ مندرج است . چاپ پترزبورگ ۱۹۰۳

در بررسی سرحدات روس و ایران و اصل نگردد دولت روس از جواب قطعی خودداری خواهد کرد . در نتیجه مذاکرات در تابستان ۱۲۳۲ و ژوئیه ۱۸۱۷ ژنرال یرملو پس از بازدید مرزهای ایران با عنوان سفارت فوق العاده وارد ایران گردید . حسن خان برادر حسین خان سردار با پنج هزار سوار باستقبال او شتافت و پس از مهمان نوازی زیاد سفیر را بداخل ایران روانه داشت و عسکرخان از جانب شاهزاده عباس میرزا بمهمانداری وی تعیین گشت تا از راه اوج کلمیسا سفروهمراهان را به تبریز هدایت کند . در تبریز نیز استقبال شایانی از ژنرال بعمل آمد و بین او و عباس میرزا ملاقاتی بوقوع پیوست ولی بواسطه خوی خشن و استبداد رای ژنرال مزبور نتیجه ای بدست نیامد و چون خاطر او همواره شفته چنگ بود با کدورت از تبریز عازم زنجان شد و از آنجا بچمن سامان رفت . در آنجا مورد ملاطفت و مهمان نوازی میرزا عبدالوهابخان معتمدالدوله قرار گرفته در چادر میرزا شفیع صدر اعظم ملاقات مختصری از شاه بعمل آورد . روز بعد فتحعلیشاه رسماً از وی پذیرائی نمود و ژنرال یرملو باتفاق چهل تن از صاحبمنصبان و مامورین روس در پوش سلطنتی بحضور شاه باریافتند . انگاه سفیرنامه امپراطور را بدست میرزا شفیع داد تا از نظر فتحعلیشاه بگذرانند . یرملو و همراهان پس از عطف شاهانه از پوش خارج شدند . روز سوم تحف امپراطور روس را از نظر شاه گذراندند . هدایای مزبور عبارت بود از مجسمه فیلی که از طلا ساخته بودند و پهلوی چپ آن ساعتی کار گذاشته بودند که هنگام کوك کردن ساعت تمام اعضای فیل بحرکت درمیآید و سازی نواخته میشود . سه قطعه آئینه صاف ۵ در ۲ و مقداری اشیاء مرصع و بسیار نفیس دیگر . هدایائی نیز به میرزا شفیع و سایر رجال داده شد .

در مذاکرات با اولیاء دولت سفیر روس با توقعات زیاد اصرار میورزید که بملاحظه اکثریت نفوس مسیحیان گرجستان و قره باغ دولت روس نمیتواند آن ولایات را بایران مسترد دارد ولی بعضی از قسمت های نواحی گنجه و شیروان و طالش بایران واگذار میشود بشرط آنکه هنگام بروز جنگ بین روس و عثمانی دولت ایران از مساعدت به عثمانی خودداری و یا جداً بروسیه کمک کند . تقاضای دیگر او عبارت بود از آزادی حمل قشون روس در خوارزم برای جلوگیری غارتگران آنحدود و گماشتن کنسول روس در گیلان برای مراقبت تجار تی روسیه با ایران ضمناً دولت نماینده امینی برای تجدید حدود طالش تعیین کند . فتحعلیشاه و مصادرامور سخنان وی را بيمورد دانسته انجام آنرا موکول بصوابدید شاهزاده عباس میرزا دانستند . هنگام بازگشت سفیر روس شاه وی را بشمشیر مرصع و اسب و يك قطعه نشان شیر و خورشید الماس مفتخر و روانه تبریز نمود و عسکرخان را مهماندار او تعیین کرد .

ژنرال یرملو همچنان هنگام توقف در تهران با محمد علی میرزا برادر کوچکتر عباس میرزا روابط حسنه ای بهم رسانده و بشاهزاده مزبور قول داده بود که پس از فوت شاه برای رساندن وی بمقام سلطنت بدو کمک کند و بهمین جهت هنگام مراجعت به تبریز و ملاقات عباس میرزا بنای خصومت را گذاشت و موضوع مذاکرات مربوط بسرحدات بدون اخذ نتیجه و موقیت طرفین ماند .

داستان آخرین درس دستور

آنروز صبح دبستان خیلی دیر شده بود من میترسیدم که آموزگار بمن سخت اوقات تلخی بکند و از همه بدتر اینکه درس دستور زبان را هم که خیلی مشکل بود اصلاً یاد نگرفته بودم. با خودم فکر کردم بهتر است امروز دبستان را تعطیل کنم و در عوض گردش کنان بمزرعه های سبزیبای ده بروم. راستی چه هوای دلکش و لطیفی بود. پرندگان کوچک صحرایی با آوازهای زیروبم خود نغمه سرائی میکردند و با شادی فراوان از شاخه شاخه دیگر میپریدند. برای من این منظره ها خیلی بیشتر از رفتن بدبستان لذت داشت اما نمیدانم چرا دل مراحت نبود با اینکه دیر شده بود و درس را هم یاد نگرفته بودم با شتاب زیاد بطرف دبستان دویدم وقتی بکوچه ده رسیدم جمعی را دیدم که مشغول خواندن يك آگهی بودند با خودم فکر کردم خدا یا باز چه خبر است یکی از آشنایان بدرم که در میان آن جمعیت بود وقتی مرا دید بطرف دبستان میدوم گفت پسر جان عجله نکن دیر نشده است. گمان کردم آن آقا مرا مسخره میکند بالاخره بدبستان رسیدم. کلاس ما برعکس همیشه که آموزگار مان فریاد میکرد بچها ساکت اینقدر جنجال نکنید آن دفعه کاملاً ساکت بود آهسته در را باز کردم و وارد کلاس شدم آموزگار مرا دید و بدون اینکه اوقات تلخی بکند با کمال محبت گفت کودک عزیزم بشین درست بموقع رسیدی. آموزگار آن روز لباس رسمی خودش را پوشیده بود و از همه عجیبتر اینکه بزرگان ده نیز در آخر کلاس روی نیمکتها نشسته بودند. آموزگار آن خطکش فتری بی پیر را هنوز در دست داشت ولی این دفعه خطکش خطرناک بنظر نمیآمد

در نیمه رجب ۱۲۳۳ فتحعلی شاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بسفارت روانه انگلستان نمود تا نایب السلطنه انگلستان را از نتایج صلح دولتین ایران و روس که بتوسط کار داران او انجام پذیرفت آگسازد ضمناً گذارش دهد که الکسی یرملو فرستاده امپراطور روس توقعاتی برخلاف آنچه در پیمان ذکر شده دارد و ادعاهای او موجب گسیختگی عهد و پیمان و سرانجام منتهی به کشمکش و جنگ خواهد شد. میرزا ابوالحسن خان نیز ماموریت داشت که راجع بدویست هزار تومانی که دولت در هر سال از دولت انگلیس دریافت میداشت و پرداخت آن مدتی بتمویق افتاده بود مذاکره و مطالبه کند.

در این سفر میرزا ابوالحسن خان يك قطعه شمشیر و چند رشته مروارید و قالی از سنک یشب که تمثالی از فتحعلیشاه بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر از جانب شاه برای نایب السلطنه انگلیس بود.